

Analysis of Nietzsche's confrontation with Christianity in the form of mythological, philosophical and religious interpretations

Seyed Hassan Falsafi Talab*

Seyed Massoud Sayf^{}, Abdul Razaq Hesamifar^{***}**

Abstract

On the question of the interpretation of the universe, Nietzsche always tries to prefer mythological and philosophical elements to Christian and religious interpretation and reading. However, he himself states great achievements for Christianity that if higher than the influence of philosophical and mythological ideas. It is not less in human history. Nietzsche's critique of Christianity seems to be pessimistic and negative, while in other respects it expresses different aspects of thought or person. In his analysis, Nietzsche insists on polarizing the course of the interpretation of the universe, so that the ancient commentator and his own interpretation are on one side of the dispute, but do not place Christ (pbuh) on the other side, but only to this extent. He argues that it was an excuse for a beginning. He contrasts Paul with the apostle, who offers a different interpretation of what early Christianity was. He does not read because he occasionally avoids the issues of this religion in matters unrelated to Christianity. Nietzsche always emphasizes that Christianity inherits all the destructive currents of life and existence. This dichotomy of the interpretation of the universe is presented as a confrontation between ancient culture and

* PhD Student of Philosophy in Imam Khomeini International University, Qazvin,
(Corresponding Author), seyhassan.philosophy@yahoo.com

** Associate Professor, Department of Philosophy, Qazvin International University, Imam Khomeini, Qazvin,
seif@hum.ikiu.ac

*** Associate Professor, Department of Philosophy, Qazvin International University, Imam Khomeini,
Qazvin, ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

Date received: 23.02.2020, Date of acceptance: 03.10.2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

Christianity, which does not seem to be in real harmony with human history because he considers Christianity to be non-genuine and doomed to non-existence, ruled by a human for at least two thousand years. He still does, although he deals with these issues in the form of a short phrase, but he did not want to speak as extensively as Christianity criticizes those achievements.

KeyWords: The will to power ,forces action , forces reaction, Dionysus , Ariadne

تحلیل مقابله نیچه با دین مسیحیت در قالب تفسیرهای اسطوره‌ای و فلسفی

سیدحسن فلسفی طلب*

سید مسعود سیف**، عبدالرزاق حسامی فر***

چکیده

نیچه در باب مسئله‌ی تفسیر هستی همیشه سعی دارد که عناصر اسطوره‌ای و فلسفی را بر تفسیر و خوانش مسیحی و دینی ترجیح بدهد. این در حالیست که خود او دستاوردهای عظیمی برای مسیحیت بیان می‌کند که اگر بالاتر از تاثیر اندیشه‌های فلسفی و اسطوره‌ای در تاریخ بشر نبوده کمتر هم نیست. به نظر می‌آید شیوه‌ی نقد نیچه نسبت به مسیحیت بدبین و منفی است در حالیکه در باب دیگر اندیشه‌ها یا اشخاص جنبه‌های مختلفی را بیان می‌کند. نیچه در تحلیل‌های خود اصرار دارد که جریان تفسیر هستی را دو قطبی سازی کند به گونه‌ای که تفسیر باستانی و تفسیر خود او در یک طرف دعواست ولی در طرف دیگر حضرت مسیح (ع) را قرار نمی‌دهد بلکه فقط تا این حد او را وارد مناقشه می‌کند که بهانه‌ی برای یک آغاز بوده است او طرف مقابل خود را پولس حواری قرار می‌دهد که تفسیر دیگرگونه از آنچه مسیحیت اولیه بوده ارائه داده است. به هر حال به نظر می‌آید خوانش نیچه از تفسیر هستی با تاریخیت هستی هم خوانی ندارد بدین خاطر که گاه بی‌گاه در مسائل نامربوط به مسیحیت، گریزی به مسائل این دین می‌زند. نیچه همواره تاکید بر این دارد که مسیحیت وارث همه جریان‌های تباہی‌گر زندگی و هستی است. این دو قطبی سازی تفسیر هستی به صورت مقابله‌ی فرهنگ باستان و مسیحیت

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین (نویسنده مسئول)،
seyedhassan.philosophy@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، seif@hum.ikiu.ac

*** دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

ارائه میشود که بنظر با تاریخیت انسان همخوانی واقعی ندارد بدین خاطر که او مسیحیتی را غیر اصیل و محکوم به نیستی می داند که دست کم دو هزار سال نوعی از انسان راهبری کرده و هم اکنون نیز می کند، هر چند در قالب عبارت کوتاه به این موضوعات می پردازد ولی مایل نبود به همان مبسوطی که مسیحیت را نقد از آن دستاوردها سخن براند.

کلیدواژه‌ها: خواست قدرت، نیروهای کنشی و واکنشی، دیونوسیوس، آریادنه

۱. مقدمه

نیچه خدای تازه کشف شده "دیونوسیوس" را در مقابل خدای کهن "مصلوب" قرار می دهد. مسیح یا مصلوب برای نیچه به مثابه ی نماینده ی جریان مخالف فلسفه ی اراده ی معطوف به قدرت است. این مطلب نتیجه ی تحلیل های زیادی از شخصیت ها و نماد های مختلف اعم از اسطوره ای، دینی و فلسفی است. در نهایت میان نمادها و شخصیت های مختلف مسیح را به عنوان خدایی انتخاب می کند که به تمامی نماینده ی خصلت های مخالف زندگی است. شخصیت مسیح با پوشش دادن خصلت های نفی کننده ی زندگی نقطه ی مخالف فلسفه ی خواست قدرت است. در ادامه مسیح به عنوان خاستگاه ارزش های والای وضع موجود، دیگر آن کارایی گذشته را ندارد. نیچه با تحلیل این عدم کارایی که نام نیهیلیسم بر آن می نهد نتیجه می گیرد عدم کارایی نشانه ی نادرستی این تفسیر از هستی است که نخست باید آغاز این نادرستی که در واقع انحطاط از یک امر طبیعی است را به دست آورد سپس گام به گام ارزش های موجود را در نسبت با خاستگاه غیرطبیعی و ثانویه اش اصلاح کرد. این اصلاح نباید دچار برابر سازی یا تشابه سازی مقلدانه برپایه ی مخالفت با جریان مخالف مقابل شود بلکه باید ارزش های اصیل و حقیقی ای را با توجه به خاستگاه اصیل آن در نظر داشته باشد و نیز همزمان باید متوجه باشد که این ارزش ها در جریان مقابل به چه سرنوشتی دچار شده اند. آگاهی از سرنوشت نیروها در جریان نیهیلیستی الزامی است بدین خاطر همین عدم آگاهیست که باعث بوجود آمدن جریان مخالف مقابل یعنی "نیهیلیسم" شده است. نیهیلیسم نه تنها در دین مسیح تاریخیت یافته است بلکه در فلسفه ی دیالکتیک و علوم نیز نمود داشته است. در واقع تمامی این جریان ها دچار یک نوع معکوس بینی و انحطاط شده اند. به بیان دیگر نیچه عقیده دارد جریان مخالف مقابل هر چند که اهداف خود را آگاهانه پی گیر بوده است اما چون برخاسته از

خاستگاهی نااصیل و ثانویه است (مراد خواست _ نفی) سرنوشت محتوم آن عدم کارایی و نیستی است. درست است که عدم کارایی تفسیر اخلاقی مسیحی علتِ نیهیلیسم است اما به این دلیل که تفسیر مسیحی نادرست است نمی توان نتیجه گرفت که هستی بی معنا و پوچ است بلکه تنها نشان دهنده ی خواستی است که نیروها را با تفسیری نادرست تلف کرده است. بنابراین جریانِ نیهیلیستی جدا از آنکه باعث سرخوردگی و دلسردی است که ناشی از تفسیر نادرست هستی و نیروی هدر رفته ی غیر قابل جبران در این راه است (نیهیلیسم منفعل ، از دست دادن روحیه ی زندگی) اما از جنبه ای دیگر دلیل و محرکی می شود که خاستگاه و مرکز جدیدی برای هستی جست و جو شود (نیهیلیسم فعال و روحیه ی تقویت زندگی) . "اراده ی معطوف به قدرت به عنوان " خاستگاه ، خاستگاه همه دگرگونی های عالم است . یک خدا آن هم دیونسیوس (اراده ی معطوف به قدرت) است . در تحلیل نهایی حتی مسیح هم تکه ی جداگانه و منحرف شده ای از این خداست .

۲. دین و خاستگاه آن در اندیشه ی نیچه

نیچه ادعای خودش کسی است که خاموشی و پایان یک دین را در فرهنگ و تمدن اروپایی مشاهده کرده است .بعلاوه او خود را تنها یک روایتگر این حس تاریخی مردمان اروپا نمی داند بلکه در مقابل این خدا ، فلسفه و دین که هم اکنون رو به افول گذاشته ، خدا و فلسفه ی جدیدی را معرفی می کند. او بیان می کند که یک چیز دربرگیرنده و نه فرادستی وجود دارد. نیچه نام این اصل را نیرو می نهد . تمام آنچه در هستی وجود دارد خاستگاه آن ، نیرو است. نیرو به صورت محض و انتزاعی وجود ندارد . نیرو همواره یک خواست را در درون خود دارد که باعث گوناگونی اشکال نیرو است . این خواست معطوف به قدرت است .خواستِ قدرت تعین بخش هر کمیت و کیفیت در هستی است. اولین مسئله برای نیچه اثبات وجود این اصل است .دومین مطلب نیز چگونگی گوناگونی اصلِ اراده ی معطوف به قدرت است. نیچه برای رسیدن به این هدف کهن ترین و اساسی ترین پرسش فلسفی را فرایش می نهد که به زعم او ژرف ترین و تجربی ترین پرسش ها در فلسفه است .سوال از هستی در واقع مسئله ی عدالت است که به صورت مستقیم با آشکارگی نیرو در موجودات ارتباط دارد. معنای هستی چیست ؟ نیچه در باب این پرسش چنین می گوید :

آیا عالم معنا و مفهومی دارد؟ سوالی که قرن‌ها لازم است تا به طور کامل و در همه‌ی زوایا و اعماقش مفهوم گردد. {GS: The Gay Science} (Nietzsche, 2008:27) بیان نیچه در باب معنای هستی این مطلب را نشان می‌دهد که سوال از هستی ساخت درستی ندارد. نیچه در ادامه سرنوشت این پرسش را در تمام فلاسفه‌ی مابعد سقراطی متأثر از دیالکتیک افلاطونی^۱ می‌بیند. دیالکتیک، وجدان بد، روح انتقام و آرمان زهد که ویژگی‌های اساسی ادیان اصحاب کنیسه و کلیسا است پرورش می‌دهد. این نوع فلسفه تاکنون با عنوان (اراده‌ی معطوف به قدرت به مثابه‌ی خواست حقیقت) خادم تفسیر مسیحی از هستی بوده است. نیچه در تحلیل‌های نخست خویش ریشه‌ی این انحطاط را در آخرین لحظات زندگی سقراط به عنوان پدید آورنده‌ی دیالکتیک و مبدع تحلیل‌های مفهومی می‌داند و چنین می‌گوید:

کاش او در آخرین لحظات زندگی اش سکوت می‌کرد..... در آن لحظات چیزی خواه مرگ، سم، تقوا، زیرکی، زبان او را لق کرد و او را به ادای این جمله کشاند که: >> آه ای کریتون، من یک خروس به اسکولاپ^۲ بدهکارم << این آخرین کلام مضحک و وحشتناک برای کسی که گوش شنوا دارد به این معنی است که >> آه ای کریتون زندگی یک بیماری است << (ibid:303)

در واقع نیچه از سخنان پایان عمر سقراط این گونه نتیجه می‌گیرد: یک رخداد اساسی از زمان سقراط در تاریخ غرب روی داده است و آن عبارت بوده است از گریز از جهان محسوس و باور به جهان فرامحسوس ایده‌های ازل. این مطلب را نیچه آغاز بیماری نیهیلیسم می‌داند. سقراط در جملات پایان عمرش به نماد خروس اشاره می‌کند که نشانه‌ی نیرومندی و سرشاری نیرو در زندگی است. او بایبان این جمله که من خروسی به آسکلیکروس، خدای شفابخش از بیماری، بدهکارم به این مطلب اشاره می‌کند که من (سقراط) این نیرومندی و سرشاری زندگی را نمی‌خواهم و از آن رنج می‌کشم و خدای شفابخش با گرفتن آن هم مرا از این محنت می‌رهاند در نتیجه من هم بدهی خود (تاوان زندگی‌ای که خطاست) را پرداخته‌ام. سقراط با بیان این جملات زندگی را محکوم کرده است و آن را یک بیماری می‌داند. دادن خروس به اسکولاپ به معنی نفی اراده‌ی معطوف به قدرت است.

۳. نقد تعریف اراده از چشم انداز شوپنهاور و اسپینوزا

نیچه ناگفته ی تمام سنت دیالکتیکی را در فلسفه ی شوپنهاور می بیند که بیان می کند اراده و خواست زندگی باید نفی شود زیرا خواستِ اراده سراسر رنج و مصیبت است .

چون جهان همه اراده است باید همه درد و رنج باشد ... زیرا اراده بذاته خواست و طلب است . خواهش و درخواست او بیش از وسع و اندازه ی اوست ... اگر اراده به شکل کل در نظر آید آزاد است چون در جنب آن اراده دیگری وجود ندارد که آن را مجبور کند اما هر جزئی از اجزاء کل یعنی افراد و اعضا همه معلول و مجبور اراده ی کلی هستند. (دورانت، ۱۳۷۹: ۲۸۵)

شوپنهاور معتقد است موجودات مختلف که مظاهر گوناگون یک اراده ی کلی هستند به مثابه عروسک های خیمه شب بازی در دست امر فرادستی (اراده ی کلی) اند، مرگ فردی تنها رفع شدن رنج زندگی شخصی است ولی اراده جاهای دیگر در مظاهر گوناگون ادامه پیدا می کند. اسپینوزا هم در باب اراده های جزئی می گوید:

حقیقت، تعین و تشخص ما ظاهری است، ما اجزایی جریان عظیم سلسله ی علل و قوانین کلی هستیم، ... اجسام ما سلولهای جسم نژاد ماست و نژاد ما حادثه ی کوچکی از نمایش حزن انگیز زندگی. (دورانت، ۱۳۷۹: ۱۷۱)

این اراده جزئی پیش تر در زیر ارزش های والاتر نهی شده است تا با نفی تدریجی خود از رنج و خودخواهی اراده در امان بماند مرد خردمند در جستجوی لذت نیست بلکه در بند رهایی از غم است. (همان: ۲۹۱).

اما آنچه امروزه به عنوان اخلاق مسیحی می شناسیم درست معکوس کردن اخلاق اصیل دوره ی باستان^۳ است. نیچه در مقابل این اخلاق مسیحی جبهه می گیرد و به نوعی بیان می دارد اگر مسیحیت به یک معنایی انسان را اخلاقی می داند درست به همان معنا من آن را غیر اخلاقی می دانم. در واقع نیچه قائل به این است که اخلاق به جای آنکه بر روی پای خود بایستند و امور را درست ارزشگذاری کند به دلیل معکوس بینی ناشی از ضعفِ غریزه های تفسیر گر هستی و نیز به خاطر عدم ارزیابی های درست از نیرو توسط این نیرو های تفسیر گر به تحلیل رفته، به مثابه ی موجودی رنگ پریده که بر روی سرخود قرار گرفته، در آمده است. این غریزه ی به تحلیل رفته همواره همه چیز را بر عکس و کج و معوج می بیند. نیچه اساس کار خود را اصلاح این واژگونی می داند و فلسفه ی خود را

واژگونی دوباره ی همه ی ارزش ها می نامد. برای انجام این کار ابتدا باید به شیوه ی درست و غیردیالکتیکی عمل کرد یعنی با شیوه ی نقد تبارشناسانه (ژنتیک) نیروها، نقطه ی آغاز دگرگونی اخلاق را به دست آورد سپس در دل همین واژگونی بدون اینکه دچار برابری و تشابه سازی نسبت به جریان مقابل شد هستی را به شیوه ی تراژیک (به معنای شادی دیونیسوسی) تفسیر و ارزیابی نمود. به عبارت دیگر نخست باید با تبارشناسی ارزش های موجود، خاستگاه راستین اخلاق اصیل را به دست آورد. در مقابل نیز باید مسیر کژ و کور طی شده ی نیروها و دگرگونی پدیده ها در چشم انداز مسیحی - دیالکتیکی را مورد توجه قرار داد و همیشه آن را مدنظر داشت.

۴. تبارشناسی نشان دهنده ی شروع یک انحطاط

ارزیابی های متنوع در دوره های مختلف نشانگر زمینه و زمانه ای است که این ارزش ها از آن سر بر آورده اند و نیز نشانگر روحیات و چگونه گی زیست غریزه های سنجش گر هستی است. هر ارزیابی در نسبت با خاستگاهش معنا پیدا می کند و بالعکس، یعنی خاستگاه و ارزشگذاری ها باهم رابطه ای دوگانه دارد و برای تشخیص نوع ارزشگذاری باید به این کارکرد دوگانه ی قاعده و مبنا توجه کرد. به یک نوعی هیچ کدام را بدون در نظر گرفتن دیگری و فی نفسه نمی توان شناسایی کرد. معیار اساسی برای شناخت نحوه ی ارزشگذاری و تعیین خاستگاه، کیفیت و مقدار نیرو در هر خاستگاه و ارزشگذاری است. با محاسبه ی کمیت و کیفیت بروز و ظهور کرده در هر ابژه می توان به دو نوع خاستگاه و شیوه ی ارزشگذاری دست یافت:

۱- ارزش هایی که نتیجه ی یک چشم انداز پست و حقیر است که ریشه در نیرویی خسته و مصرف شده دارد. در واقع این چشم انداز "خواست - نفی" را نمایندگی می کند تا این خواست بدینوسیله بتواند به حیات خود ادامه دهد یا به بیان نیچه در خدمت حفظ و نگه داشت یک نوع خاص بشر باشد. نیچه در تحلیل نهایی نام این چشم انداز را "اخلاق بردگان" می نهد.

۲- در مقابل "خواست - نفی" که یک نوع افراطی گری در انکار زندگی است "خواست تایید" به عنوان افراطی گری در آری گفتن به زندگی است که ریشه ی آن سرشاری نیرو است. نیچه در تحلیل نهایی نام این چشم انداز را "اخلاق سروران" می نهد.

تحلیل مقابله نیچه با دین مسیحیت در قالب ... (سیدحسن فلسفی طلب و دیگران) ۱۷۹

۱ - گونه ی برتر یعنی آنان که باروری و قدرت پایان ناپذیرشان ایمان به انسان را حفظ می کند ، وجود ندارد.

۲- گونه ی پست تر ... نیاز های خود را تا آنجا برجسته می کند و به آنها ارزش کیهانی و مابعدالطبیعی می بخشد که بدین طریق کل وجود به ابتذال کشیده می شود .
(Nietzsche, 1967 WP : The Will to Power: 27)

نیچه با ادعای این مطلب می خواهد به سراغ اولین تفسیرها از هستی برود. در تبارشناسی خواست تفسیر هستی اول به تفسیرهای اسطوره ای در یونان باستان بر می خورد که با تحلیل تفسیر هستی در این اسطوره ها سه هدف را دنبال می کند :

۱ - هستی را نمی توان به صورت اخلاق مسیحی تفسیر کرد.

۲- اثبات اینکه تنها اخلاق طبیعی، اصیل است و اخلاق مسیحی مطابق با آروزهای چشم انداز خواست نفی است.

۳ - اثبات اینکه ارزش های وضع موجود که بر پایه ی تحلیل های بظاهر جدید و فلسفه مدرن است در واقع نماینده ی همان اخلاق مسیحی است که با گرفتار شدن در آرمان زهد و گیرکردن در دستور زبان همیشه حول خاستگاه خواست نفی می چرخد.

۵. بررسی تفسیرهای موجود در باب هستی

برای رسیدن به این اهداف است که نیچه ابتدا به سراغ اسطوره شناسی می رود تا به تعبیر خودش اراده معطوف به قدرت در مقام خواست حقیقت خواهی را ارزیابی کند و ارزش حقیقت را زیر پرسش ببرد. بدین ترتیب به دنبال سنجیدن ارزش حقیقت در تفاسیر مختلف و نحوه ی شکل گیری آن می رود .

۱.۵ تحلیل تفسیر اسطوره ای از هستی

۱ - تفسیر اسطوره ای

۲ - تفسیر یهودی و مسیحی

۳- تفسیر دیالکتیکی مدرن

تفسیر اسطوره ای : اگر بپرسیم اولین بار سوال از معنای هستی کجا مطرح شد، نیچه در پاسخ اسطوره ها و خدایان یونانی را بیان می کند که با دو تفسیر دیگر یعنی دیالکتیکی و

مسیحی در یک امر مشترک هستند، هر سه در تلاش برای هدفمند کردن هستی و بیان معنایی برای آن اند. اسطوره ی تیتان ها (titan) فرزندان اورانوس و گایا بودند که به لحاظ جسمانی قوی هیکل و سرشار از نیرو بودند. اورانوس می کوشید تا پادشاهی و حکومت زئوس را سرنگون کند و خود به جای او بنشیند اما در نهایت پیروز نشد و شکست خورد خانواده اش اسیر زئوس شدند و تیتان ها به عنوان اسیر در خدمت زئوس در آمدند. این حمله به زئوس به عنوان نمادِ قانون شکنیِ چندگانه گِی علیه امر واحد است. در این میان نقش دیونیسوس (Dionysus) که مورد توجه ویژه نیچه است به عنوان عامل تحریک کننده ی تیتان ها است. دیونوسیوس می خواهد بوسیله ی تیتان ها به بالاترین چیزها و بهترین آنها یعنی زندگی، هستی و نیرو دست پیدا کند. به عبارت دیگر تیتان ها نمادِ تفسیر یونانی ها از زندگی است. بدین ترتیب شورش و مستیِ امر متکثر یا چندگانه گِی علیه وحدت اولیه حاکم است که با قانون شکنی قصد تکثر نیرو را دارد. در قبال این توهین و قانون شکنی که منجر به بوجود آمدن کثرت و چندگانگی در عالم شده است مجازات هایی هم دامن گیر دیونیسوس می شود. این مجازات ها عبارت است از انواع رنج ها، عذاب ها و اندوه هایی که نصیب قانون شکنان می شود. این افسانه را نیچه به عنوان معارضة ای حل نشدنی میان انسان و خدا در همه ی فرهنگ های دینی و الوهی تفسیر می کند. به این ترتیب انسان ها از قانون الوهی سرپیچی کرده اند که در نهایت این ناسپاسی و قانون شکنی منجر به عذاب، رنج و مجازات شان می شود. بنابراین بیان اسطوره ای با این تفسیر نمادینی که از هستی می دهد قائل به دو نوع کارکرد وجودی است. بدین ترتیب :

۱ - چندگانگی^۴ که به دلیل گسست از یگانگی بدوی مستوجب درد و رنج و عذاب است

۲- جبران قانون شکنی با توبه کردن و با در گذشتن دوباره در یگانگی بدوی که بدینوسیله می تواند به الوهیت دست پیدا کند.

در تفسیر اسطوره ای که خاص یونانی ها است و نشانگر پاسخ آنها به معنای وجود است بیان می شود که خدایان اُلَمپی مسولیت خطای گسست چندگانه گِی از یگانگی را به عهده دارند. بنابراین انسان و هستی که نمود چندگانگی هستند دارای معصومیت ذاتی اند. یونانی ها چندگانگی را ثمره ی دیوانه گِی یکی از خدایان می دانستند. انگشت اتهام به سوی تکثرات نیست که آنها را گناهکار بدانند. نیچه می گوید: کلی وجود ندارد که نسبت به آن قانون شکنی و گناهی صورت گرفته باشد. بنابراین در بیان اسطوره ایی معنای هستی

در یونان خدایان تنها نقش توجیه کردن رنج و دیوانه‌گی انسان را به عهد داشتند. بدین ترتیب وقتی کسی گناهی انجام میداد بیان می‌داشتند که یکی از خدایان او را گمراه کرده است. در واقع نقش خدایان تطهیر انسان و هستی از گناه بوده است.

۲.۵ تحلیل تفسیر فلسفی از هستی

گذر از مرحله‌ی تفسیر اسطوره‌ای و نمادین به تفسیر فلسفی توسط فیلسوفان ماقبل سقراطی از جمله آناکسیمندر انجام می‌دهند. بدین ترتیب که نخست بیان می‌کند: موجودات مطابق تقدیر زمانی شان توبه می‌کنند و به دلیل بی‌عدالتی که دامن گیرشان شده است (گسست از یگانگی بدوی و بوجود آمدن چندگانگی) مورد قضاوت و داوری قرار خواهند گرفت. به طور خلاصه نظریات آناکسیمندر را طبق خوانش نیچه از فلسفه‌ی او در عصر تراژدی فلسفه در یونان باستان می‌توان این گونه بیان کرد: آنچه جهان و جریان بی‌وقفه‌ی آن نام دارد مساوی است با شدن، این ترکیبات متعین و متکثر به خاطر گسست و زایشی است که موجودات از زهدان همه چیز (آپایرون) داشته و به صورت معین در آمده‌اند و نیز به دلیل اینکه نمی‌توانند به یک تعین خاص و ثابت برسند مجبورند که در همان وحدت اولیه و یگانگی بدوی در گذرند. در نهایت با این در گذشتن تعین خویش در امر نامتعین کفاره‌ی بی‌عدالتی خود را خواهند پرداخت.

به هرآنچه به هست خواهد آمد به گونه‌ای بنگریم که گویی آزادسازی ناموجهی از قید هستی جاودانه است. خطایی که نابودی در آن کفاره‌ی آن است هر کجا کیفیت های معین قابل درک و دریافت اند، می‌توانیم بر پایه‌ی تجربه‌ی بی‌غایت گسترده، ناپذیری و در گذشت این کیفیت ها را پیش بینی کنیم Nietzsche PTA : Philosophy (in the Tragic Age of the Greeks, 2001:70)

۳.۵ مقایسه تفسیر اسطوره‌ای و فلسفی با مسیحیت

بر اساس نظر آناکسیمندر، "شدن"، هدفی در پیش روی خود ندارد. به این دلیل که اگر این هدف وجود داشت در زمانی پیش از این که زمان بسیاری است که از آن گذشته به بی‌هدف باشد. اما آنچه برای نیچه در این تفاسیر مهم است، این است که هیچ کدام از اینها، مانند مسیحیت، هستی را متهم و گناهکار یا خطا کار تفسیر نکرده‌اند. در واقع تفسیر آنها

هرچند هستی را مذموم می‌داند و هرچه زودتر در گذشتن از آن را ارزش می‌داند ولی مانند مسیحیت هستی را متهم و گنهکار نمی‌داند. نیچه در آثار خود به طور ضمنی و مبهم بین این قانون شکنی و بی‌عدالتی در نمادِ اسطوره‌ای و فلسفه‌ی آنکسیماندر با گناه اولیه در مسیحیت و یهودیت مقایسه‌ای انجام داده است :

۱- قانون شکنی : عملی کنشی و مردانه است همانطور که در فرهنگ آریایی توهین به مقدسات عملی است که ازسوی مردان اتفاق می‌افتد (Nietzsche, 1967: 57)

۲- گناه اولیه : عملی واکنشی است که ریشه در غرایز زنانه دارد ، منشا این تفسیر از گناه اولیه سهش‌هایی مانند گمان به فریب و وسوسه‌ی زنانه است که منبع شرّ شناخته می‌شود (Nietzsche, 2016: 9) { BT : The Birth of Tragedy }

۴.۵ دلایل نیچه برای ترجیح دادن تفسیرهای اسطوره‌ای و فلسفی

نیچه در *تولد تراژدی* تمایل دارد که تفسیرهای اسطوره‌ای تیتان‌ها و نتایج فلسفه‌ی آنکسیماندر را ارجحیت دهد و آنها را به عنوان خاستگاه اخلاق سروران بیان کند اما خیلی زود این تفسیر را کنار می‌گذارد و در ادامه به زرتشت ، هراکلیت و دیونیسوس می‌رسد.. میان نمادهای مختلف تنها دیونیسوس را برمی‌گزیند . این نماد به عنوان یگانه اسطوره‌ای است که تمامی تفسیر نیچه از هستی را پوشش می‌دهد و دیگر نمادها در خدمت اویند . دیونیسوس آری‌گویی مقدس را جایگزین اسطوره‌ی تیتان‌ها می‌کند که تا دل هر مغاکی پیش می‌رود و به هر سختی آری می‌گوید و رنج را به ابژه‌ای برای لذت و شادی تبدیل می‌کند . به جای عنصر زنانه در دین یهودی و مسیحی اسطوره‌ی آریادنه را می‌گذارد. آریادنه به ازدواج دیونیسوس در می‌آید با این تفاوت که بر خلاف عنصر زنانه‌ی مسیحی که خواست نفی است و خواهان انکار زندگی از طریق باور جهان دیگر است، آریادنه به عنوان نماد بازگشت جاودان و حلقه‌ی حلقه‌های ازدواج به زندگی دوباره آری می‌گوید و معاد جسمانی خاصی را جایگزین معاد روحانی مسیحی می‌کند. در واقع می‌توان به نوعی گفت دیونیسوس همه‌ی اسطوره‌ها و نمادها را به صورت کارگزاران خود در می‌آورد. بدین معنی اسطوره‌ها بخصوص آریادنه به عنوان عنصر مثبت زنانه تصاویر زیبا و جاودانه‌ای از زندگی و عنصر غیر شخصی دیونیسوس ارائه می‌دهند که معضل درد و رنج شخصی را حل می‌کند. در حالیکه عنصر زنانه و تفسیر گناه اولیه در دین مسیحیت که ریشه در احساسات زنانه‌ای چون “وسوسه ، فریب و...” داشت این جهان را کفاره‌ی گناه

اولیه می بیند و به چشم تبعیدگاه به آن می نگرد. مسیحیت معضل رنج شخصی را با برکشیدن های اخلاقی و تخلیه های شفا بخش در نیستی حل می کند. نیچه این عنصر زنانه ی مسیحی را در خدمت اخلاق بردگان می داند که برای در امان ماندن از آسیب سروران (خواست تایید و تعالی قدرت) کارکردی مادرانه به خود می گیرد. مادری که به فرزندان خود امر به نیک و بد می کند. عنصر زنانه ی مسیحی با نقشی منفی و مخرب بر هر ارزشگذاری که انجام می دهد این دو برچسب را میزند. بر هر ارزشگذاری که در خدمت تعالی و افزایش نیرویی درونی و ذاتی خویش باشد برچسب کردار بد می زند. همچنین بر هر ارزشگذاری که در خدمت چشم انداز برده ای، نفی زندگی و نفی اراده باشد برچسب کردار خوب می زند. در واقع چشم انداز اخلاق بردگان اعمال و کردارها را به طور جداگانه مورد توجه قرار می دهد و برچسب "نیک و بد" را بر عمل پدیده ها می زند. در حالیکه در چشم انداز سروران برچسب به صورت "والا و پست" بر خود پدیده به طور کلی اطلاق می شود. در چشم انداز سروران برچسب ارزشگذاری به صورت دائمی وجود پدیده را پست و یا والا می داند. عنصر زنانه ی مسیحی با کارکردی مادرانه قبل تر در دین یهودیت انگشت اتهام را به سوی غیر یهودیان و قدرتمندان می گیرد و می گوید "تو - مقصری، تو بدی و تویی که نیرومندتر از یهودیان هستی، پس گناهکاری، در نتیجه یهودیان خوبند." این همان معنای کین خواهی است. نیچه میگوید:

من باید انسان را از احساس کینه برهانم... اما خواست عنکبوت ها به این غایت خیره نیست در بین خود نجوی کنان می گویند "داد" جز در تندبادهای کین ستانی ما نیست. بر جهان می وزد تا به هر کس که از ما نیست، دشنام گوید. (Nietzsche Z: 134)

Thus Spoke Zarathustra 2010:134)

۶. بررسی مسیحیت پولسی از چشم انداز نیچه

با ظهور مسیحیت پولسی، این مادر جهانی می شود و عبارت قبلی در دین یهودی را مبدل می کند به "همه ی ما انسان ها گناه کاریم و همه ی ما مقصریم" که بالاخره تمامی اهدافی را که مترتب بر مضمون یهودی آن بود به نهایت تکامل می رساند. بدین ترتیب که این عنصر زنانه در نقش مادر با گوشزد کردن گناه اولیه (هبوط از بهشت و قانون شکنی) فرزند خود را گناهکار می نامد و خوب و بد را بوجود می آورد. عنصر زنانه در تفسیر مسیحی نقش مادر را دارد و گاهی هم نقش خواهری که برادر را سرزنش می کند که تو

مقصوری که من زیباتر نیستم و به خاطر توست که من بیشتر دوست داشته نمی شوم. نیچه میگوید:

ما وارثان عذاب وجدان و خود - تصلیبی دو هزارساله هستیم... ما گرایش‌های طبیعی را با یک وجدان معذب همراه کرده ایم. (Nietzsche, 1967:482)

۷. ارائه تفسیر نو از هستی توسط نیچه

اما در مقابل این تفسیر و عنصر زنانه‌ی آن، نیچه به طور مشخص اسطوره‌ی دیونیسوس را قرار می‌دهد که عنصر زنانه را به صورت مثبت با نقش تایید کننده در اختیار دارد. نیچه میگوید:

دیونیسوس تولد یافته از یک زن که توسط زنانی همچون پرستارانی اسطوره‌ای همراهی می‌شود، خدایی که مصاحبت با فناپذیران را پذیرفته و حس حضور بی واسطه اش را به آن‌ها انتقال می‌دهد (Nietzsche D: Daybreak, 2007:27)

در این تفسیر جدید از هستی، عنصر زنانه به صورت مثبت همچون همسری عاشق و وفادار نقش تایید کننده‌ی دوباره‌ی هستی و زندگی را دارد. اسطوره‌ی آریادنه به عنوان همسر دیونیسوس می‌خواهد این معنی را برساند که این تفسیر جدید علاوه بر تایید اولیه‌ی دیونیسوسی به یک تایید مضاعف و مکمل نیازمند است به این دلیل که اگر این تایید مضاعف نباشد آن خواست قدرت را جریان نهیلیستی مقابل یعنی دینیاران و فیلسوفان موافق با آن به دو پاره تقسیم می‌کنند که دست آخر منجر به خواست نفی خواهد شد. بنابراین وجود یک تایید مضاعف ضروری است در واقع به خاطر عدم درک صحیح همین مطلب تایید مضاعف و نیز عدم آگاهی از سرنوشت نیروها در جریان نهیلیستی است که خواست زندگی از مسیر خود منحرف شده است. آریادنه به عنوان عنصر زنانه و مثبت نقشی حیاتی در فلسفه‌ی نیچه دارد. او به عنوان ماری است که بر گردن عقاب (نماد دیونیسوس) حلقه می‌زند که در کتاب زرتشت نماد حلقه‌ی تایید و ازدواج است. در واقع مراد نیچه پیوند جهان شدن و جریان بی‌وقفه آن با جاودانه‌گی است. اینگونه وجود جهان شدن توجیه می‌گردد. هایدگر در این باب می‌گوید قلّه‌ی اشراف و اوج اندیشه نیچه مسئله‌ی هستی است که مشکل‌ترین اندیشه‌ی هستی را به ادراک در می‌آورد، جایی که شدن و هستی به یک نقطه می‌رسند^۵ که نیچه با نماد ازدواج دیونیسوس و آریادنه از آن یاد می‌کند.

من تا به امروز جز معشوقه ام ، جاودانگی ، زنی دیگر را زبیده ی مادری فرزندان نیافته ام چرا که ای جاودانه گی ، به تو عشق می ورزم ... ای جاودانه گی به تو عشق می ورزم (Nietzsche,2010:252)

درحالیکه عنصر زنانه در فلسفه ی خواست قدرت نشانه ی پیوند جهان شدن با هستی حقیقی است، بالعکس و به صورت واژگونه عنصر زنانه در مسیحیت انسان را مسئول گسست و هبوط می بیند. این القائات تازمانی که شخص بگوید “من - مقصرم” و هستی رنج و عذاب است و ما نیاز به یک منجی داریم، ادامه پیدا می کند. کسی باید مارا از این عذاب نجات بدهد، زندگی نیازمند یک نجات بخش است. در نهایت انسان به گناهکاری خود اعتراف می کند و خواست قدرت و تایید آن را به خواست نفی تبدیل می کند. جهان جایی است که ناله های دردناک انسان ها از رنج ، عذاب و گناه در آن به آسمان ها می رود. صدای گریه ی انسان که خواهان توبه و هر چه زودتر مردن است به گوش می رسد. نیچه با این تفسیر بیان می کند که حس کینه توزی از زندگی و انتقام گرفتن از آن را مسیحیت پولسی بر گرده ی اخلاق سوار می کند.

این اخلاق در کنار فلسفه ی دیالکتیک به خصوص از نوع هگلی آن که در خدمت سنت حفظ و نگه داشت نوع خاص بشر است، به انکار هر آنچه زندگیست می پردازد (Nietzsche,1967:465).....نه تنها اخلاق بلکه علم ، روانشنا سی و کل متافیزیک این غریزه ی منحط کین خواهی از زندگی را به عنوان نشانه ای بر پیشانی خود دارند (ibid:460)

غریزه ی کینه توزی که ریشه در سرکوب شدن یهودیان داشت زندگی را متهم می کند و باعث بوجود آمدن وجدان بد یا معذب می شود. این فرایند به دلیل خستگی نیروهایش و با توجه به نیازهای روانشناختی اش جهانی غیر از جهان محسوس را طلب می کند. این در حالیکه گوشه چشمی هم به این جهان دارد تا شاید بر آن نیز توسط همین ارزش ها بتواند تسلط یابد سرانجام با این دو رویکرد انتقام خود از زندگی را می گیرد. این مقولات یعنی “کینه توزی ، وجدان بد ، انتقام جویی یا سلطه جویی” بنیان ها و انگاره هایی است که بر پایه آنها ادیان یهودی و مسیحی به تفسیر جهان می پردازند. این سیر از کینه توزی به سوی وجدان بد است که سعی می کند سلطه ی خود را بر همه جهان سیطره دهد و یا آن را به نوعی در چنگ بگیرد. دیالکتیک که در خدمت همین فرهنگ قرار دارد با همین مقولات جهان را تفسیر می کند و در آن نفی همه چیز و بالاخص نفی دیگری مدنظر است. نیچه این نفی نیروها را معکوس بینی دیالکتیکی می داند که در خدمت نفی زندگی است.

نیرو در ارتباط اش با دیگری، دیگری را تا حد یک شیء فرو می‌کاهد و کوچک می‌کند که بتواند با نفی آن وجود جوهر خود را به اثبات برساند. با نفی دیگر نیروها، شکافی بین هستی من و دیگری که نفی شده بوجود می‌آید. شکاف یا همان نیستی ایجاد بیگانه‌گی می‌کند. دیالکتیک سعی دارد با نفی مضاعف و مفهومی همه چیز را تحت سلطه‌ی "من" در آورد و یک من خیالی گسترده تعریف کند تا به این طریق با استفاده از مفهوم تضاد و زحمت جانکاه نفی دیگری، خویش را به اثبات برساند و بیگانگی را سرکوب کند. تصویر یک برده‌ی موفق که توانسته است در کشمکش، قدرت کسب کند و حالا در مقام یک ارباب بی‌رقیب فقط باید بخوابد و به آسودگی نکبت بار روی بیاورد. (Nietzsche, 2010: 60-50) نیچه در مقابل مفهوم سرکوب کردن بیگانگی در فلسفه‌ی دیالکتیکی و مال خود کردن آن، ابرانسان را قرار می‌دهد تا به رد تصور دیالکتیکی از انسان بپردازد. کیفیت عمل و خلاقیت در نیروهایی که تفاوت خود را به صورت ذاتی نشان می‌دهند به شکل کنشی می‌باشد. در حالیکه در شیوه‌ی دیالکتیکی کیفیت عمل و خلاقیت به صورت واکنشی است که همواره نسبت به دیگری واکنش نشان می‌دهد. "خواست قدرت در ارتباط با دیگری به صورت ذاتی تفاوت خود را آشکار می‌کند و این تفاوت را به ابژه‌ی تایید مبدل می‌کند.. یعنی خشنودی از تفاوت خویش و لذت بردن از فرق داشتن با دیگری (Nietzsche GM : On the Genealogy of Morals, 2007: 260)

۸. تحلیل شیوه دیالکتیک و تراژیک

دیالکتیک، تصادم نیروها باهم را به صورت یک عمل واکنشی و در ارتباط غیر ذاتی با دیگری تفسیر می‌کند که در نهایت درگیر زحمت نفی نیروهای دیگر می‌شود تا بتواند جوهر خود را اثبات کند. با این حال حتی بعد از نفی دیگری دچار یک آگاهی ناشاد می‌شود. این در حالی است که در شیوه ترازیک تفاوت به عنوان ابژه‌ی تایید، در ارتباط ذاتی با دیگر نیروها تفسیر می‌شود و بعینه لذت بخش و شادی آور است. نیچه مقایسه‌ی دیگری به طور ضمنی میان امر تراژیک و امر دیالکتیکی در فلسفه‌ی خود انجام می‌دهد که به این صورت است:

۱ - دیالکتیک = نفی

۲ - امر تراژیک = تایید

در نهایت برداشت نیچه از دیالکتیک این است که تفسیرخواست در فلسفه ی دیالکتیکی ادامه ی همان اخلاق مسیحی است که در طول تاریخ خود نماینده ی یک نیروی مصرف شده و به هدر رفته است. احساس خسته گی باعث می شود که توان تایید تفاوت تراژیک را نداشته باشد. در نهایت در مقابل آنچه غریزه و نیروی فرماندهی نام دارد واکنش منفی نشان می دهد. دیالکتیک، خواست قدرت را نه به عنوان بی هدفی اراده در جهان شدن و نه معصومیت ذاتی آن، بلکه آن را در ارتباط برده ی مسلط و برده ی مغلوب می بیند. بدین طریق است که فلسفه ی دیالکتیک به تفسیر نیروها می پردازد. این برداشت از خواست قدرت را نیچه غلط ترین تفسیر ها برمی شمارد و به عنوان نقطه ی مقابل خود در نظر می گیرد. به هر حال این جریان همیشه از موضوع خود آگاه است تا از راه های مخفی و کژ و کور و نیز با سوء استفاده از زبان و ساختار دستوری آن به اهداف از پیش تعیین شده ی خود دست پیدا کند. بنابراین به طور خلاصه می توان گفت جریان نهیلیستی خواست نفی با این برنامه ی درهم تنیده و پنهانی خود می خواهد اهداف خود را از قبل به صورت پیش بینی های خودکامبخش در آورد. تنها نتیجه ی این روش، سیطره ی بردگان و سلطه ی آنها بر روی زمین است که هدف شان نشان دادن قدرت غیرذاتی است که زمانی طولانی در انتظارش بوده و در یک کشمکش و نزاع به دست آورده است. اما این قدرت که ذاتی ایشان نیست در نهایت به صورتی مضحک مانند بندبازی یک دلچک در می آید (Nietzsche, 2010:15). دیالکتیک، قدرت را به عنوان پاداش کشمکش بین نیروها به نمایش می گذارد. این قدرت مکتسبه را نتیجه پیروی از ارزش های موجود می داند و پایداری آن را در نتیجه پاسداری از وضع موجود ارزیابی می کند. در حالیکه تفسیر قدرت در امر تراژیک به عنوان امری درونی است و اکتسابی نیست بلکه در مواجهه ی نیروها به عنوان عنصر تفاوت گذار نشان داده می شود. در حین به نمایش درآمدن قدرت ذاتی، همزمان نیز معصومیت تفاوت خود را به رخ می کشد. قدرت در نسبت با ارزش های فردی و در نسبت با خود فرد قابل درک و ارزیابی است. یعنی هر فرد با ساختن ارزش های خود بر مبنای حس افزایش قدرت، یک قانونگذار می شود که قدرت پیمان بستن با خود و مسولیت پذیری را دارد (Nietzsche, 2007:113).

۹. دیونیسوس به عنوان نماد نیچه در تفسیر هستی

نیچه دیونیسوس را به عنوان نمادِ اسطوره ای این فلسفه قرار می دهد و در وصف آن می گوید:

“احساس همدردانه ی عشق، رنج ابدی را به عنوان چیزی که از آن اوست می فهمد”
(Nietzsche, 2016:80).

دیونوسوس به عنوان خدای تایید کننده و مثبت ارائه می شود. او رنج ابدی خود را می پذیرد و آن را به ابژه ی یک شادی تبدیل می کند به جای آنکه آن را به عنوان کفاره ی قانون شکنی تفسیر کند که باید با مرگ بهای آن پرداخته شود. همچنین به جای اینکه آروزی حل شدن رنج ها و عذاب های خود را در وحدت اولیه داشته باشد دیونیسوس با تایید معصومیتِ چندگانگی هستی و باور به جهان شدن به عنوان تنها جهانی که در نهایت نزدیکی با اوصاف انسانی قرار دارد به هر رنج به صورت مشخص در این جهان آری می گوید. آریادنه نیز به عنوان تایید روندِ شوند است. نمادِ تایید مضاعف به مثابه ی حلقه ی حلقه ی ازدواج و بازگشت جاودان که نقش آری گویی به دیونوسوس اولیه را به عهده دارد. دیونوسوس بیان کننده تایید زندگی است و نه توجیه آن، این امر در نماد دوباره زنده شدن دیونیسوس از دمتر (Demeter) بیان می شود که نیچه آن را تحت اصطلاح فلسفی خود “بازگشت جاودان” در نظر دارد. نیچه برای شناسایی جریان مخالف خود چه در قالب اسطوره ها و چه در قالب دین و فلسفه تلاش های زیادی می کند و همیشه به دنبال نمادی می گردد که تمام اهداف جریان مقابله را پوشش بدهد. در تولد تراژدی اولین نماد اسطوره ای جریان مخالف خود را آپولون نام می نهد که متضاد دیونوسوس است اما در همان کتاب از این تفسیر روی برمی گرداند و بیان می کند که آپولون تنها تصویر منسجمی از چندگانگی و از هم دریده گی دیونوسوس را در قالب درام، حماسه و پیکر تراشی بیان می کند. آپولو آن عنصری نیست که بخواهد چندگانگی را مضموم بداند و بخواهد آن را در یک تصویر سازی منسجم سرکوب کند. نیچه در تلاش بعدی خود و پیگیری هدف خویش به سراغ سقراط می رود. در او به عنوان یک نماد فلسفی نوعی واژگونی را مشاهده می کند که در امر نبوغ رخ داده است. سقراط در مفهوم سازی و تحلیل های عقلی نبوغ دارد همزمان نیز کارکرد غریزه را نقد می کند. این موضوع می تواند آغاز انحطاط و اصل حادثه در تاریخ غرب باشد که نیچه به دنبال آن بوده یعنی حادثه ی تاریخ ساز آغاز گریز از جهان محسوس که می خواهد تكثر، چندگانگی و جهان شدن را در قالب وحدت مفهومی

سرکوب کند تا جریان بی وفقه ی شدن را منجمد کند و بدینوسیله بر آن چیره گردد . اما سقراط نیز به خاطر شخصیت و خصلت های بی شمارش، یونانی است . دست آخر در تحلیلی عمیق سقراط نقش عنصر فلسفی آپولونی را دارد که کارش تصویر گری تکثرات دیونوسیوس در مفهومی واحد است .بالاخره سقراط هم نمی تواند نماینده خواست نفی باشد ،سقراط دیونوسیوسی است .نیچه در نهایت نماینده جریان مخالف خود را “مصلوب نام گذاری می کند همان نماینده دین یهودی و مسیحی ، و نیز مظهر آرمان زهد و فلسفه ی دیالکتیک، غریزه ای که در آن چشم انداز برده حاکم است.

“ دیونوسیوس در مقابل مصلوب (Nietzsche EH : Ecce Homo,1911:9)تلاش من برای اینکه با تباهی و ناتوانی فزاینده ی شخصیت مخالف بکنم و مرکزی جدید را جسجتو کنم(Nietzsche,1967:420)

۱.۰. مقابله تفسیر مسیحیت با تفسیر دیونوسیوسی

دین مسیحی هیچ نزدیکی به فرهنگ دیونوسیوسی ندارد و در نهایت دوری از او قرار می گیرد به همین دلیل نماینده ی تام و کامل جریان مخالف است. در واقع دین مسیحیت در نتیجه ی نفی ارزش های زیبا شناختی دیونوسیوسی و فرهنگ یونانی یعنی پهلوانی ، تایید زندگی ، شادی ، لذت ، تفاوت و به وجود آمده است ، این آن چیزی است که نیچه به عنوان نماد جریان خود آگاه مخالف یعنی نقطه ی تکامل نیهیلیسم مدنظر دارد (Nietzsche,2016:1). در مسیحیت زندگی رنج است که در نهایت نیازمند یک منجی است . در واقع به دنبال یک منجی - جلادی است که هم او را از زندگی نجات دهد و هم انتقام او را از زندگی با چیرگی بر آن بگیرد. برای رسیدن به این هدف ابتدا برچسب بدی را بر زندگی می زند و آن را خطا و گناه می داند . در مرحله دوم به تکمیل پروسه ی یهودی نفرت می پردازد و همه را گناهکار می داند ، کینه توزی و نفرت که خصیصه ی دین یهودی است با مسیحیت تبدیل به وجدان بد می شود که رنج کشیدن را به صورت درونی در می آورد .(Nietzsche,2007:9) در این فرهنگ انسان به عنوان صاحب و مرکز زمین معرفی می شود این رازمسیحیت است که در عباراتی از انجیل به ستایش از زندگی می پردازد که در کنار مذمت کردن آن اندیشه ی در چنگ گرفتن آن را نیز دارد . در تحلیل نهایی محبت مسیحی تکمیل کننده نفرت یهودی شناخته می شود . آن اتهامی که یهودیان به دشمنان خود یا به عبارت بهتر به دشمنان نیرومند خود می بستند یعنی با شعار قوم

برگزیده که مضمون غیر ما (نیرومندان) گناه کارند را در خود نهان دارد. در مسیحیت آن عبارت به صورت همه ی انسان ها گناه کارند در می آید بدین ترتیب محبت مسیحی همان نفرت یهودی است که جهانی می شود. در مقابل این جریان دیونوسیوس قرار دارد که به دل سخت ترین رنج ها می رود و به هولناک ترین مفاک ها هم آری می گوید و زندگی را در همه ی کثرت و چندگانگی اش تایید می کند. دیونوسیوس رنج را به عنوان امر بیرونی و یک ابژه در نظر گرفته که باید به ابژه ای برای تایید و شادی تبدیل شود این شور و مستی دیونوسیوسی است که جنون او نام دارد. در مقابل جنون مسیحی است که عاشق دورنی کردن رنج است و به دنبال سوژه ای است برای اینکه هرچه جانکاه تر بتواند رنج بکشد. مسیحیت به دنبال هر چه فقیرتر کردن زندگی از ابژه های تایید و شادی است. مسیحیت از نهایت فقر زندگی رنج می کشد. در مقابل این افراطی گری نمی توان تفریط گذاشت بلکه باید یک افراط گری از نوع دیگری گذاشت تا به حق بتواند متفاوت باشد و نیز با افراطی گری مسیحیت توان مقابله داشته باشد تنها در این صورت است که مناقشه به یک مناقشه ی جدی تبدیل میشود یعنی همان دیونوسیوس که از سرشاری نیرو در رنج است. دیونوسیوس با آری گفتن به رنج به نحوی افراطی، زندگی را تایید می کند و از آن لذت می برد. مصلوب شدن مسیح به عنوان کثرتی که از وحدت اولیه حاصل می شود و مرگ دردناک مسیح بر صلیب به عنوان کفاره ی گسست از یگانه تفسیر می شود. او فدای این گناه اولیه می شود رنج جانکاه او کفاره ی تکثر و گسست از یگانگی بدوی است. مجازات هبوط از بهشت در ادیان معادل کفاره ی چندگانگی می باشد و بیان شد چگونه این جریان به صورت خودآگاه نفرت خود از زندگی را به وسیله ی مسیحیت جهانی کرده است. در مقابل از هم دریده شدن دیونوسیوس نماد چندگانگی به عنوان تایید زندگی در بیان نیچه ارائه می شود و تولد دوباره اش از دمتر به عنوان بازگشت جاودان و به عنوان آری گفتن دائمی به زندگی بیان می شود (Nietzsche, 1967:466)

به طور خلاصه می توان گفت :

۱- تصلیب جایگزین از هم دریده گی دیونوسیوس ،

۲- جایگزینی درون گردانی رنج با شادی و تایید زندگی و آری گفتن به امر بیرونی

مصلوب شدن مسیح بر بالای صلیب به عنوان حل تناقض و معارضه نافرمانی ، قانون شکنی ، گسست از وحدت اولیه است که در نهایت با در گذشتن از این زندگی خود را به امری الوهی تبدیل کرده است . از هم دریده شدن دیونوسیوس به عنوان تایید چندگانگی و

تولد دوباره او به عنوان تایید بازگشت جاودان و حل معارضه ی زندگی و رنج با ارائه ی تصویری جاودانه و غیر شخصی از تکرار زندگی البته با این آگاهی که در کنار آری گفتن مقدس به زندگی به جریان مقابل نیز نه مقدس بگوید.

۱۱. نتیجه گیری

مقابله ی نیچه با دین مسیحیت مطلبی نیست که از ابتدا در آثار نیچه وجود داشته باشد. این اندیشه و چشم انداز به مثابه پروسه ای است که ابتدا در کتاب تولد تراژدی آغاز شد سپس در آثار بعدی او پخته تر شد و در نهایت به تکامل رسید. شیوه ی نیچه در نقد امور مختلف بدین صورت است که در جایی به یک اندیشه یا شخص می تازد و در جایی دیگر از منافع آن اندیشه و شخص در تاریخیت انسان سخن می راند. در نهایت با کنار هم نهادن تحلیل های که نیچه در جایی های مختلف در قبال مسیحیت انجام می دهد به این نتیجه می رسیم که نیچه نسبت به دیگر اندیشه ها و اشخاص نقد یکسانی دارد به گونه ای که به همان شدت و میزانی که معایب را نقد کرده به همان اندازه یا بیشتر محاسن آنها را نیز ذکر کرده است. این مطلب در باب مسیحیت صدق نمی کند بدین خاطر که او مسیحیت را به عنوان هسته ی اصلی نقد خود احساس می کند به گونه ای که تمامی جنبه ها و ابعاد این دین را به صورت مبسوط در آثار خود به چالش می کشد اما از فواید آن برای بشریت گذار رد می شود و به تک جمله ای بسنده می کند. این در حالی است که دستاوردهای که او برای مسیحیت بیان داشته موضوعات بسیار مهمی است برای مثال حفظ نوع بشر و ساماندهی به جامعه ی انسانی، از بین بردن عوامل نابودی بشر برای همیشه، معنا و ارزش بخشیدن به زندگی انسان و... به نظر می آید که نیچه مایل نیست بیشتر به فواید مسیحیت به عنوان شیوه ای از زندگی بپردازد بلکه بیشتر به جنبه های تفسیرهای کلیسا و برداشت های مفسرین دقت دارد همچنین است هنگامیکه از شخص مسیح تاریخی می گوید.

پی نوشت ها

۱. البته افلاطون تاثیر عمیقی بر اندیشه ی نیچه دارد به خصوص تفاسیر زیباشناختی افلاطون از نمود حقیقت در جهان محسوس (احکام زیبایی قوانین آفرینش، فرامین جاودانی الهی است) و نیز نظر افلاطون در باب هنر که نیچه خود به طور کامل به این مطلب توجه دارد "هنر به مثابه یی تولید جنون آسای زیبایی در اثر.

۲. اسکولاپ یا آسکلیکروس، خدای طب در یونان باستان بوده است
۳. اخلاق پهلوانی در یونان باستان و در روم باستان تحت عنوان شوالیه ها
۴. منظور کمیت ها و کیفیت های متعین ظهور و بروز یافته در عالم
۵. خصلت بودن - یعنی قدرت عالی را- بر جهان شدن تحمیل کردن... این که همه چیز بر می گردد، نزدیکترین تقریب یک جهان شدن به یک جهان بودن است: قلّه ی تفکر (WP-617)

کتاب‌نامه

- دورانت ویل (۱۳۹۲)، *تاریخ فلسفه*. ترجمه: عباس زریاب خویی. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران
- نیچه. فریدریش، (۱۳۵۲)، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: نشر آگه.
- نیچه. فریدریش (۱۳۶۲)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: نشر خوارزمی.
- نیچه. فریدریش (۱۳۷۷)، *حکمت شادان*، ترجمه: جمال آل احمد، سعید کامران، حامد فولادوند، تهران: نشر جامی.
- نیچه. فریدریش (۱۳۷۸)، *فلسفه در عصر تراژیک یونانیان*، ترجمه: مجید شریف، تهران: نشر جامی
- نیچه. فریدریش (۱۳۸۰)، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: نشر آگه.
- نیچه. فریدریش (۱۳۸۸)، *غروب تنها*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: نشر آگه
- نیچه. فریدریش (۱۳۸۴)، *این است انسان*، ترجمه: سعید فیروز آبادی، تهران: نشر جامی.
- نیچه. فریدریش (۱۳۸۵)، *انسانی زیاده انسانی*، ترجمه: ابوتراب سپهر و محمد محقق نیشابوری، تهران: نشر مرکز.
- نیچه. فریدریش (۱۳۸۶)، *اراده قدرت*، ترجمه: مجید شریف. تهران: انتشارات جامی.
- نیچه. فریدریش (۱۳۸۸)، *زایش تراژدی از روح موسیقی*، ترجمه: رویا منجم. تهران: نشر پرس
- نیچه. فریدریش (۱۳۵۲)، *فریدریش ویلهلم، دجال* ترجمه: عبدالعلی دستغیب، آگاه، تهران،
- Nietzsche, Friedrich (2008) *The Gay Science, With a Prelude in German Rhymes and an Appendix of Songs*, edited by Bernard Williams, Translated by: Josefine, Adrian Del caro..
- Nietzsche, Friedrich (2002), *Beyond Good and Evil. Prelude to a Philosophy of the Future* Translated by: Judith Norman, New York Cambridge University Press.
- Nietzsche, Friedrich (1910), *Human All-Too -Human, A Book FOR Free Spirits* Translated BY Helen Zimmern, Ferderick Street Edinburgh and London.
- Nietzsche, Friedrich (2010), *Thus Spoke Zarathustra*, Translation by: ADRIAN DEL CARO, United States of America by Cambridge University Press, New York.
- Nietzsche, Friedrich (2007), *On the Genealogy of Morality*, Translated by: Carol Diethe, Cambridge University Press.

تحلیلِ مقابلهٔ نیچه با دین مسیحیت در قالب ... (سیدحسن فلسفی طلب و دیگران) ۱۹۳

Nietzsche, Friedrich (2016), *The Birth of Tragedy or Hellenism and Pessimism*, translation by :W.m. A. Haussmann, March 4, Cambridge University

Nietzsche, Friedrich (1997), *Twilight of the Idols or How to Philosophize with a Hammer* Translated by: translated by Richard Polt, first published Hackett Publishing Company, Inc. Indianapolis/Cambridge.

Nietzsche, Friedrich (2007), *Dawn OF Day* ,Translated by: J. M. Kennedy, Cambridge University Press. New York.

Nietzsche, Friedrich (1967), *The Will to Power Book I and II an Attempted Transvaluation of all Values* ,Translated by: Walter Kaufmann and R. J. Hollingdale, New York A Division OF Random House.

Nietzsche, Friedrich (2001), *Philosophy in the Tragic Age of the Greeks*, translated by : Marianne Cowan, United States by Rengery Publishing ink, Washington

Nietzsche, Friedrich (1911), *ECCE HOMO*, TRANSLATED BY ANTHONY M. LUDQVICI, NEW YORK THE MACMILLAN COMPANY.